

فلسفه های بزرگ
تألیف: پیردو کاسه
ترجمه: احمد آرام
ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی



فلسفه جدید

مقاله زیر فصلی است از کتاب جالب و آموزنده‌ای بنام «فلسفه های بزرگ» اثر پیردو کاسه به ترجمه احمد آرام که بهمت سازمان کتابهای جیبی منتشر شده است.

۱ - عقل

روح قرن هفدهم - فرنیسیس بیکن و فلسفه تجربه - عقل بنا به تعریف دکارت و بصیرت مطابق تعریف پاسکال - اصول لایبنیتز - جانشینان دکارت: مالبرانش - سیوزا.

قرن هفدهم در مقابل تکریم مقام فرد و آزادی امیال سیاسی و همچنین در برابر «طبیعیگری» (ناتورالیسم) دوره رنسانس، ضرورت انضباط اجتماعی و دینی را مقرر می‌دارد، و برای انتظام ارزش کلی قائل می‌شود. قدرت امری نیست که بديك انسان و نیرومندی یا حیثیات او مربوط باشد، بلکه الزامی است عمومی و غیر شخصی؛ طبیعت فاقد هرگونه نیروی سری و روح مدیر است، و چون از قیومیت عقل و قانون وحدت آن محروم بماند، خود به خود منحل و تباه می‌شود، انسان ناگزیر است که این قاعده را بشناسد و در برابر آن برتعظیم فرود آورد و وسعت میدان فرمانروایی آن را فراختر سازد؛ به عبارت دیگر، انسان باید عقل را به کار اندازد و از آن پیروی کند.

این روش جدید زندگی و تفکر با اعتیاد عقلی دانشمندان که از

رونسانس خارج شده‌اند سازگاری دارد. این دسته مردم که نسبت به مخاصمات فوق دینی یا فلسفی بی‌اعتنا هستند، کار خود را بروفق قوانین معین انجام می‌دهند. حقایقی که بر آنها دست می‌یابند حاصل تبعیت از همین قواعد است و با درجه احتیاط آنها تناسب دارد. به این ترتیب است که در فرهنگ و تربیت و تمام حیات اجتماعی میل به یقین و استحکام به شکل خاصی جلوه گر می‌شود.

از همان ابتدای قرون وسطی ارزش فلسفی علوم تجربی به شکلی عمیقانه به توسط حکیم انگلیسی راجریسکن پیشبینی شده بود. برنامه این اقدام هم باز به توسط فیلسوفی انگلیسی به نام فرنیسیس بیکن مهردار جالب اول تنظیم گردید، و عمل وی تأثیر فلسفی و علمی عظیمی بخشید.

روح فرنیسیس بیکن دشمن سرسخت تخدیر و نازادی علوم است که بر حسب سنت آکنده از براهین و مناقشات لفظی هستند؛ قاعده و قانون در آنها فراوان است، ولی نتایج عینی و خارجی کمتر به دست می‌آید، و مخصوصاً عیب بزرگ آنها این است که در قالب جامد رسوم صوری جایگزین شده حالت بیحرکتی پیدا کرده‌اند.

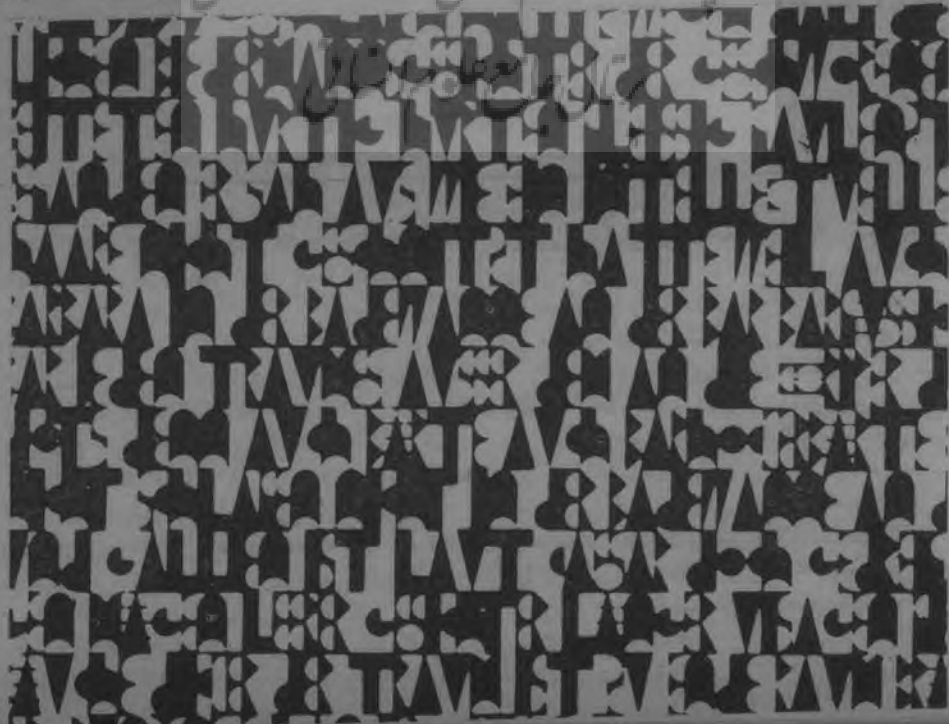
بیکن نسبت به طبقه‌بندیهای علمی و روحی که متوجه به این تقسیمات است اعتماد ندارد ، و همیشه متمایل است که خود را در مواجهه با طبیعت قرار دهد ، آن هم طبیعتی که «تجربه و آزمایش» را استاد حقیقی می‌داند . ولی باید دانست که علوم تجربی به‌روزگار بیکن مخلوط پریشانی است از قواعد علمی و اوامع و ظنیات و سنن تجربی یا فلسفی و رؤیایا و فریبهای قدیم و جدید . لازم است که این طرز تحقیق که در آن گنجینه بشریت نهفته است تحت انتظامی درآید : به همین منظور است که وی نخستین آلت و ابزار اکتشاف یعنی «ارغنون جدید» را تنظیم می‌کند : این اثر تألیفی است که برای پیش‌بردن معرفت علمی و مقدرت انسان بر روی اشیاء جانشین منطق ارسطو می‌شود . منظور از معرفت علمی در نزد بیکن چیزی است که به وسیله آن انسان مالک خواص طبیعی می‌گردد . برای دست یافتن به این منظور لازم است این مسئله کشف شود که برای وجود هر یک از این خواص چه ساختمان فیزیکی شرط اساسی است ، و چه شکل و صورت تجربی وجه امتیاز آن است ، و این تشخیص همان عملی است که روش استقرایی اسباب کار آن به‌شمار می‌رود . از مشاهده اشیاء و حوادث ، مخلوط غیر قابل انفکاک از خواص طبیعی در برابر ما عرض وجود می‌کند ؛ برای اکتشاف صورت مخصوص به یک خاصیت طبیعی که مورد توجه است ، باید آن را از این مخلوط خارج ساخت . و این عمل با تکرار تجاری میسر می‌شود که رفته رفته آنچه را به این خاصیت ارتباط ندارد از میدان خارج سازند . باید تجربه‌ها را تکرار کرد ، تنوع داد ، معکوس کرد ، و آنها را با یکدیگر آمیخت ، و به این وسیله جداول حضور (برای تجربه‌هایی که خاصیت منظور در آنها وجود دارد) و جداول غیاب ، و همچنین جداول مقایسه (شامل درجات تغییر خاصیت منظور) ترتیب داد ؛ چون نتایجی را که به دست می‌آید در برابر یکدیگر قرار دهند ، با یک عمل تدریجی که به بازپرسیهای قضایی شباهت دارد ، تمام صورتی را که هیچ رابطه‌ای با خاصیت مورد مطالعه ندارد می‌توان حذف کرد و از میدان خارج ساخت . خلاصه‌ای که پس از «این بازجوییهای حضوری در مقابل ادراک» به دست می‌آید ، لزوماً شامل صورت تجربی خاصیتی خواهد بود که تحت مطالعه قرار گرفته است .

بیکن باین نقشه کلی که از روش تجربی طرح می‌کند ، و تدویر علوم را از اصول موضوعه گرفته تا مشاهدات و ملاحظات خصوصی پهلوی یکدیگر قرار می‌دهد ، و همچنین با طبقه‌بندی خاصی که از معارف دارد و دایره‌المعارف و تألیف کلی او گوشت گوشت نتیجه آن است ، و نیز با اشتراك مساعی که میان اصحاب نظر و اصحاب تجربه برقرار می‌سازد ، در نتیجه همه این مقدمات مبشر ترقی و پیشرفت علم و تمدن جدید به‌شمار می‌رود که ثمره مستقیم مؤثر بودن روش تجربی است . ولی این آزمایشی که بیکن رجل برجسته آن به‌شمار می‌رود ، خود این حکیم آن را مورد عقل قرار

نمی‌داده ، و حتی نسبت به کارهای بزرگ علمی زمان خویش و از آنچه با نبوغ سرشار گالیله انجام می‌پذیرفته بی‌اطلاع بوده است . بیکن که فیلسوف آزمایش های خارجی به‌شمار می‌رود و فنی و اثباتهای مربوط به آن را خوب می‌شناسد ، از شکل دیگر آزمایشی که آزمایش درونی باشد ، بی‌اطلاع است ؛ از همین آزمایشهای درونی است که یقین علمی و پرورش ذهن فراهم می‌شود و روح خلاق و محقق علمای ریاضی فراهم می‌آید .

آزمایش شخصی که مستیخ خلاقیت ریاضی است ؛ و ابداع روشهای مربوط به آن ، کاری است که مستقیماً با روح اصلاحی دکارت در فلسفه‌پستیگی دارد . این حکیم بر فهم ریاضی خویش که در کار اختراع است وقوف کامل دارد ، ولی تبوغ او بالاتر از یک ریاضیدان متبحری چون ویت و فرما است . وی از زمان سقراط به این طرف تنها فیلسوفی است که بیش از دیگران درباره فکر بشری آثارش نفوذ و تأثیر دارد ؛ او فیلسوف عقل جدید است . اثر عقلانی او به اندازه‌های عمیق بوده و به اندازه‌های خوب جذب و هضم شده و در علوم جدید داخل گشته که گفته‌های حکیمانۀ او به نظر ما خیلی ساده جلوه می‌کند و آنها را از قبیل اموری می‌دانیم که «خود به‌خود» بایستی چنین بوده باشند . تنها با مطالعه تاریخ می‌توان دریافت که این انقلابات فکری و عقلانی چهارزشی دارد و تا چه اندازه با زندگی این حکیم مربوط است ؛ زندگی اثر وایی و تبعیدی که نسج آن از استقلال و آزادی فکری و افکار خالی از اغراض تشکیل می‌شود ، و با جلال و سخاوت‌مندی خاصی به طرف خیر عمومی توجه دارد .

دکارت مزاج سالمی نداشت ؛ مادرش را در کودکی از دست داد ، و با آنکه از لحاظ تمکن خانوادگی در تربیت او چیزی فروگذار نشد ، معذالك روحی منزوی و جالی از گرمی احساسات پیدا کرد . نزد کشیشهای ژرژویت ادبیات و شعر را که در جوانی «عاشق» دل‌باخته آنها شده بود و همچنین ریاضیات کلاویوس و شکوک فلسفی و منطق ارسطو و عقاید سن‌توما را که بردست سون‌آرز تغییر شکل یافته و تفسیر شده بودند ، آموخت . دکارت طبیعتاً در موضوع عقل و امور عقلی «گرفتار شک» و «بی‌اعتماد» بود ، و این تعلیمات کتابی را که به عنوان میراثی پذیرفته بود با دخول در خدمت نظام کامل کرد ؛ از این به بعد عمل آزادانه عقل وی برای شخص او اساس و مایه اصلی زندگی به‌شمار می‌رود . دکارت به عنوان داوطلب وارد خدمت درقشون شاهزاده برونتانی ملقب مورس ناسوی شد ، و از ۱۶۱۸ موطن خود فرانسه را ترک گفت و رهسپار هلند شد ؛ در دهه نوامبر همین سال دکارت به طبیب و ریاضی‌دان جوانی به نام ایزاک بیکن برخورد و همین ملاقات غریزه ریاضی او را تحریک کرد و حرارت احساسات بشری را در وی برانگیخت . پس از آن به خدمت امیر باواریا درآمد و چون از زندگی جنگی و خالی از هر چیز خسته شده بود ، در شهر آلمنیک در هلند و آلمنیک افتاد که در آن واحد علمی و دینی و



انساندوستانه بود : به نظر می‌آید که در این هنگام در تشکیلات خاصی به نام « صلیب گل سرخ » داخل شده باشد . به تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۶۱۹ در اثنای یک مراقبه و تأمل و تفکر طولانی که همراه با بحرانی از وجود و شعف و رؤیای بی‌غیرانه است ، دکارت به « اکتشاف شگفت‌انگیز » عالم کاملاً جدیدی موفق می‌شود .

مایه امید قرون جدید به این ترتیب ظاهر شد : علوم همچون جسم واحدی هستند که دکارت مالک انتظام یعنی قانون تشکیل آنها است . دعوت دکارت و فکر اساسی این حکیم آن بوده است که این حکمت علمی را طرحریزی کند و آن را وقف سعادت بشری نماید .

در ۱۶۲۸ که تفوق علمی و سیاسی دکارت مشهور شده و این حکیم بر افکار خویش تسلط کامل یافته ولی آنها را منتشر ن ساخته بود ، در هلند اترزا اختیار می‌کند : و شاید این اترزا برای آن بوده است که سکون و استقلال خاصی را که برای تفکر لازم است فراهم کرده باشد .

مدت بیست سال جز در مورد چند مسافرت کوتاه که غالباً هم جنبه اسرار آمیز دارد ، حکیم ما در این تبعید اختیاری باقی می‌ماند . به سال ۱۶۴۹ برای حملات تعصب آمیزی که از طرف تپی چند از کشیشان به وی می‌شد ، ناچار از هلند گریخت و به دربار کرستین ملکه سوئد رهسپار شد ، به هوای آنکه در آنجا از نعمت آسایش و محبت بهره‌مند خواهد بود . ولی در این مملکت علاوه بر آب و هوای ناسازگار ناچار بود در فضیلت‌فروشیهای درباری نیز تحمل رنج کند . در همین کشور بود که با شجاعت روحی و اراده مستحکم مرگ نابهنگام را پذیرفت و دیده از دیدار این جهان بر بست .

ابتدای توقف دکارت در هلند دوره تفکرات متنوع وی به‌شمار می‌رود ، و از آن دوره نتایج و مخترعات فکری بارور و قابل اعتنای بدست آورده است ؛ فلسفه و علم الهی و فیزیک دکارتی (کارترین) همچون اجزای موجود زنده واحدی جلوه‌گری می‌کنند که روح آن همان متود یا دستور روشی است که دکارت بر آن وقوف می‌یابد و آن را چون نتیجه فعالیت ذهن خلّاق خویش بیان می‌کند . هنگامی که به سال ۱۶۳۳ حکیم می‌خواست آثار خود را منتشر کند و مخصوصاً راز « علم فیزیک حقیقی را که مادر علم طب مؤثری است » بر جهانیان آشکار سازد ، شنید که گالیله را به جرم آنکه گفته است زمین می‌چرخد محکوم کرده‌اند ، و این عقیده همان بود که از نتایج ضروری فیزیک دکارتی به‌شمار می‌رفت . دکارت بسیار احتیاط می‌کرد که خود را از لحاظ دینی در کشمکشهایی که با سنن قدیمی پیدا می‌شود وارد ن سازد ، و نیز بی‌اندازه علاقه داشت که آزادی فکری که از لوازم تحقیقات وی به‌شمار می‌رفت مختل نگردد ؛ از طرف دیگر چندان تعجیلی در کار انتشار آثار خود نداشت و این کار را چون تکلیفی برای خود می‌پنداشت . به همین جهت هر چند محور آثار خویش بر آمد . نزاع میان اراده بلند احتیاط اجتماعی و دینی از یک طرف ، و ندای عارفانه و وظیفه‌ای که همچون عالم و فیلسوف و انسان دوست برعهده داشت ، از طرف دیگر ، آشوبی در اندرون این مرد به وجود آورد که با تألیف کتاب « گفتار درباره روش » پایان پذیرفت . بایستی که همه مردم اثر حقیقی و مفید را همان گونه که دکارت یافته است پیدا کنند . در این کتاب قطعات خاصی برای دانشمندان درباره اکتشافات علمی وجود دارد که خود آنها نمانده است حکام و نیرومندی « روش » (متود) به‌شمار می‌روند ، ولی غرض اساسی در این کتاب آن است که برای عامه ناسر روش شود که چگونه بایستی عقل خود را به‌شکلی آزاد به کار دارند . دکارت بایبانی ساده و صادقانه تاریخ فکر خویش را بیان می‌کند : نتیجه بحران درونی شخصی به‌آنجا می‌رسد که از آن میان اثری جهانی به‌عرصه ظهور می‌آید .

چون کتاب « گفتار » برای همه نوشته شده ، لغت آن لغت عالمانه لائینی معمول زمان نیست ، بلکه به زبان محاوره و داد و ستد نوشته شده تا نزد و سوداگران و همه طبقات بر آن دسترس داشته باشند ؛ این کتاب را باید انقلاب ادبی و فلسفی و اخلاقی فکر فرانسوی دانست . کتاب « گفتار » همچون مشعلی نورانی از حد علوم و الهیات می‌گذرد ؛ و نخستین فلسفه‌ای است که به‌شکل مستقیم کنج‌کاو تبلیغ فردی را با مهیل مفید بودن و احساس عمل اجتماعی انجام دادن مستعد می‌سازد .

به قول خود این کتاب ، بایستی : « درباره تمام امور و اشیائی که در مقابل ما قرار می‌گیرند به‌شکل محکم و از روی حقیقت قضاوت کنیم » . برای این عمل لازم است خط مشی عقلی خویش را در مورد استعمال عقل و قوه

ناطقه خوب بشناسیم . هیچ قدرتی نمی‌تواند تکلیفی را از دوش ذهن ما بردارد که عبارت است از اطلاع بر شخص خویش در تمام سیرهایی که می‌کنیم . از طرف دیگر ، اگر بخواهیم عمل قضاوت درباره خویش را متکی بر رجتهای مبهم و تاریک و مشوش سازیم ، بدیهی است که کار بیهوده‌ای انجام داده‌ایم . تنها حقایقی که ذهن بشری به‌شکل واضح و مشخص ادراک می‌کند ، اموری هستند که همیشه و در هر آن می‌توانند به کمک ذهن بیایند و در آن مؤثر واقع شوند .

از زیر یوغ تسلط افکار و عقاید کهن گریختن و تنها به آنچه واضح و روشن و مشخص است اعتماد کردن (۱) ، جز آن است که انسان محکم به این عقیده بیدلیل پایند باشد که معصوم از خطا است ، و از تحقیق در مسائل دشوار و تاریک شانه خالی کند ، و فقط به افکار کوتاه و سطحی متمسک شود . دکارت از ما دعوت می‌کند که عقل را « پیراهن و رسم » مفید و مؤثری به کار اندازیم ، تا بیوسته و در هر وضع بتواند وظیفه‌ای را که دارد و عبارت از نوربخشی به‌اراده است به بهترین وجه انجام دهد ؛ تمام حکمت دکارتی همین است . دکارت به این ترتیب عمل عقل به وسیله خود عقل در ضمن اکتشاف هندسی خویش متوجه شد ، ولی آن را نباید با تفکر ریاضی اشتباه کرد ؛ چه اولاً تفکر ریاضی آمادگی ابتدایی ذهنی است ، و ثانیاً یکی از موارد استعمال نیروی جدید آن به‌شمار می‌رود .

دکارت از ریاضیات متعارفی که در زمان وی معروف بوده تجاوز کرده و به فکر یک ریاضی کلی (۲) افتاده است ؛ در این ریاضی آنچه طرف توجه است دیگر اعداد و اشکال و ستارگان یا اصوات نیستند ، بلکه ترتیب و اندازه مورد دقت قرار می‌گیرد ، و تعمیم مفهوم نسبت از مشخصات این ریاضی کلی به‌شمار می‌رود . اندازه گیری به وسیله واحد معین اشیاء را به یکدیگر نسبت می‌دهد ؛ و ترتیب سبب می‌شود که از راه مطالعه نسبتهای مشخص شده اشیاء را کشف کنند (۳) .

روح اکتشاف ریاضی عبارت است از یافتن ترتیب « طبیعی » ارتباط عناصر و اجزاء یک مسئله . ولی این ریاضی کلی خود یکی از موارد انطباق روش دکارتی است که بر اساس معرفت کامل بر کار عقل در ضمن تمرینهای عقلی بنا می‌شود . به عقیده دکارت ، ذهن ما به واسطه نور طبیعی خود ، یعنی از راه علم حضوری یا کشف و شهود می‌تواند مفاهیم ساده و حقایق غیر قابل

صندل فیگارو



برای آقایان و جوانان و بچه‌ها
قیمت ۱۶۰-۱۸۰-۲۰۰
۲۲۰-۲۵۰-۲۷۰ ریال
در تمام فروشگاههای قفش پی

قفش پی

دفترت گشت ایران



تشکیک را ادراک کند ، و نیز عقل می‌تواند به‌یاری استنتاج «حقیقتی را به‌معنای نتیجه حقیقت دیگر که به‌آن اطمینان داریم ، فهم کند» ، به‌عبارت دیگر ، می‌تواند برحقیقت شیء مجهول از راه نسبت‌هایی که این شیء با اشیاء دیگر دارد ، وقوف یابد .

روش و متود ، طریق بیش از راه کشف و شهود و همین طور راه استنتاج را به‌ما نشان نمی‌دهد ، بلکه ذهن را مستعد می‌سازد که در مورد هر مسئله تازه عناصر و اجزائی را که برای استنتاج لازم دارد ، انتخاب کند . این انتخاب و کشف ترتیب و تفکیک امر نسبی از امر مطلق در هر حالت ، و اخراج چیزهایی که برای تحقیق ضرورت ندارند از میدان بحث ، مسأله‌ای نیستند که از راه استعمال ماشینوار چند قاعده میسر شود ، بلکه نتیجه «تربیت» (۴) تدریجی ذهن است .

علم دکارت که پیش‌درآمد و مقدمه علم جدید است ، در نتیجه تسلسل استنتاجات اطمینانبخش از یک امر یقینی به یک امر یقینی دیگر می‌رسد و در این راه پیش می‌رود . این اعتماد به عقل در تمام اعمالی که به‌آنها دست می‌زند ، مستلزم محکمی است که صحت آن را تضمین کند . دکارت برای به‌دست آوردن همین تضمین با عملی که خود به‌آن نام شک دستوری می‌دهد ، آنچه را که به‌شکل فکر تاریک و مبهم و بنیان من‌عدی جلوه‌گر می‌شود حذف می‌کند و از پیش پای خود برمی‌دارد ، و افکار غیر صریح را مثلاً از قبیل فکر چیزی که گرم یا سرد است - از معرفت یقینی جدا می‌سازد ، و درباره امور تخمینی نیز چنین می‌کند . وی ، برخلاف ، آنچه را که ذهن انسان از زمینه خاص خویش می‌تواند استخراج کند ، نگاه می‌دارد ؛ اینها افکاری هستند که به‌شکل فطری در خود ما وجود دارند . مانند افکار ریاضی . البته آن افکار فطری نیز با یکدیگر حالت تساوی ندارند ، و از مقایسه آنها با یکدیگر است که فکر کمال در نزد انسان مجسم می‌شود . ولی لازم است کمی دورتر رفت : شک اندیشیده و دستوری ، عقل فکر و بنابر آن عمل اراده است ؛ دکارت فقط در مقابل یک حقیقت آشکار یعنی «من می‌اندیشم» راضی می‌شود که توقف کند ، و این حقیقتی است که عقل در موقعی آن را می‌پذیرد که در همان حال حقیقت تکمیلی «من هستم» را نیز پذیرفته باشد .

ولی شناسایی روشن این وجود غیرکامل که شک می‌کند ، مستلزم آن است که در ذهن من تصور موجودی کامل و بینهایت وجود داشته‌باشد ، و همین تصور معرفتی موجود کاملی است که مرا آفریده . با توقف شک شرط هر یقینی اکتشاف می‌شود . بدون وجود این شرط ، عقل حتی به شک کردن نیز نمی‌تواند آغاز کند ؛ ضامن تمام یقینیات ما وجودباری‌تعالی است .

«منکر خدا ممکن نیست عالم به‌عام همیشه شود» ، نه به‌مخاطب ندانی ، بلکه برای آنکه منکر ارتباط میان استدلالات خویش با شرایط اصلی صحت آنها می‌باشد . در همین‌جا محور اساسی فلسفه دکارتی آشکار می‌شود ؛ که عبارت از استعمال صحیح اراده است . فهم ما - تصاویر است و تصورات روشن و تاریک را با یکدیگر مخلوط می‌سازد ، ولی اراده ما آزاد و بی‌بایان است . پذیرفتن یا رد کردن پیوستگی میان تصورات که عقل آنها را پیشنهاد می‌کند ، وظیفه مخصوص اراده است ؛ و هموست که همیشه وضوح و روشنی و تمایز را انتخاب می‌کند .

وحدت روش که بایکواختی مجرد موجود در فنون تفاوت بسیار دارد ، هر اندازه که طبیعت اشیاء و روح بشری خواستار آن باشد ، قابل انعطاف و متنوع است . این وحدت همیشه شیوه زنده تربیت آزادی عقل را محفوظ نگاه می‌دارد . وجود خدا که اولین امر یقینی فلسفی است ، به‌ضمیمه تمایزی که میان تصورات روشن با تصورات پریشان حاصل می‌شود ، سبب افتراق کامل روح و جسم یا ماده و روح می‌شود . بنیان یک فیزیک دکارتی که در آن سازمان دقیقی حکمفرما است بر همین حقیقت تکیه می‌کند .

کمی دورتر برویم . اتحاد میان جسم و روح چون به‌شکل علمی در نظر گرفته شود ، ممکن است همچون فعل و انفعالی مثبت و منهومی جلوه‌گر شود که به‌اندازه فکر و امتداد روشن و ضروری و دقیق است . در واقع این سومین بعد مشخص طبیعت بشری می‌شود ، و قوانین آن

مکمل قوانین فکر و امتداد خالص می‌شود . در این راه هم دکارت با علاقه ارثی (۵) به طب و فیزیولوژی برای شناختن انسان و فهم تسلطی که بر خویش دارد ، نظرهای عمیق و شایان توجهی پیشنهاد می‌کند . نظریه ایس حکیم درباره عواطف حتی اسارت و بندگی انسان را در مقابل ماده نیز تابع منظورها و غایات روحی می‌داند .

فیزیولوژی با اخلاق متصل می‌شود ، زیرا خوشبختی و بدبختی انسان منحصرأ وابسته به عواطف او است . اخلاق تمام مراحل متود دستوری را پرورش می‌دهد و متمرکز می‌سازد ؛ از متافیزیک مفاهیم روح و خدا وار فیزیک و از اصول طبیعی بقای انسان مفاهیم جسم و عالم را بنا می‌کند . بدین ترتیب است که هماهنگی اراده و عقل تمام می‌گردد ، یعنی ساخته می‌شود (۶) .

خدا که حتی اعماق عقل ما را فرا می‌گیرد ، مرکز این روشهای دکارتی را اشغال می‌کند ، و به‌این ترتیب تعادل قابل‌تصمیمی میان دقت عقلی و حساسیت اجتماعی پدیدار می‌شود . ذات یاری را همچون موضوعی می‌داند برای محبتی که انسان با کمال شدت آن را احساس می‌کند و می‌پذیرد ؛ ولی آنچه را که خداوند جذب می‌کند و مستقر می‌سازد ، عبارت از استواری و صفای ضمیر مرد حکیمی است که تمام فضیلت او به تصدیق کامل شرافت و افتخار عقلانی می‌انجامد .

(۱) این اولین قسمت دستور است ؛ دومین قسمت آن عبارت است از اینکه هر یک از اشکالات را که مورد مطالعه است به‌آن اندازه جزء که ممکن است تقسیم کنیم و به‌تدریج بحل آنها بپردازیم . دستور سوم این است که برای افکار خود نظمی و ترتیبی قائل شوم ، و از اشیاء و امور ساده و آسان شروع کنم تا کم‌کم و درجه به‌درجه به‌معرفت تفصیلی برسم ؛ حتی باید برای آوری که بطور طبیعی بر یکدیگر مقدم و مؤخر نمی‌شوند ، نظم و ترتیب تصور کنیم . آخرین کار عبارت از آن است که در همه‌جا تفتیش و سرشماری کنیم و نظرهای کلی بپردازیم . تا به حدی که مطمئن شوم هیچ‌چیز از نظرم حذف نشده باشد .

(۲) «هندسه تحلیلی» دکارت که در آن مختصات دکارتی مورد استفاده واقع می‌شود ، یکی از قسمتهای همین ریاضی عمومی است که طرح آنرا قبلاً نیکولا اورسوم ریخته بود .

(۳) نظم و ترتیب عبارت از وضعی نیست که پس از عمل درج‌له‌ها و اجزاء معلوم یا کشف شده ادخال شود ، بلکه خاصیتی است لاینفک از ماهیت این اجزاء ، مانند قدرتیست که مشخص تصاعد عددی یا هندسی است .

(۴) عقل در نتیجه به‌کارانداختن تمام استعداد های طبیعی خود در طرق مختلف برای احوال مسائل رفته‌رفته آرموده‌تر می‌شود ، و به‌مقتضای سئله جدید به‌انگیزش و تجدید ساختمان این استعداد ها می‌پردازد ؛ به‌این ترتیب عقل انسانی در مورد هر قضیه تازه به‌اکتشاف راهی اقدام می‌کند که از ابتدا بتواند کاملاً بر اطراف آن قضیه تسلط یابد و به‌درون آن نفوذ کند . این روش کار مستلزم آن است که فکر قبل از هر چیزی با نظمی آشنا شود که آنرا درباره خویش روشن سازد ، تا پس از آن خود را به‌نحو احسن برای اقدام به‌عمل مهیا کند . این نظم فکری در واقع به‌جای آنکه به‌شکل غیرمؤثری در عقب مسائل مورد بحث قرار گیرد ، به‌استقبال آنها می‌شنابد ، و قانون خود را بر آنها تحمیل می‌کند . عقلی که خود به‌خود و به‌وسیله خود به‌اکتشاف استعداد های خویش می‌پردازد ، به‌خوبی می‌تواند در هر موقع وسائل ضروری برای معرفت را اختراع کند و به‌توانایی انجام این امر برای او یقین حاصل می‌شود .

۵ - جد پدری وجد بزرگ مادری او پزشک بوده‌اند .

(۶) خیر اعلا معرفت حقیقت است ؛ فضیلت منحصر به‌فرد عبارت است از تصمیم ثابت و محکم در تبعیت دادن اراده از نور عقل . باید نفع «عموم» را که خود فردی از آنان هستیم ، بر نفع شخصی ترجیح دهیم ؛ باید انطباق و تسلط بر نفس را به‌دست آوریم ؛ و در عین حال نسبت به‌شخص خویش باید سخاوتمندانه قضاوت کنیم ؛ یعنی ارزش واقعی آن را محفوظ داریم . تمام ارزش بشری ، نه در عقل انسان بلکه در اراده او نهفته است ، و در متانتی که این اراده دارد برای تصمیم کردن درباره آنچه عقل آن را بهتر و نیکوتر تشخیص داده است .